

اندرز لو شرد انا

برگرداننده

شادروان رشید یاسمی

تهیه و نشر الکترونیک

علیرضا کیانی

منتشر شده در تارنمای

WWW.TARIKHFA.COM

پیشگفتار

بنا به روایات و نوشته های پهلوی، کاووس شاه کیانی وزیری دانا و خردمند بنام اوشنر دانا داشت. این مرد همه خردمندی بود و با آموزش های باخردانه ی خود، ایرانیان را پرورش می داد. تدبیر و دانایی او سبب شد که کاووس شاه بر هفت کشور زمین فرمانروایی کند.

اوشنر هنگامی که در شکم مادر بود، فرّ جمشید بدو پیوست و از همان هنگام با مادر خود سخن گفتن را آغاز کرد. او پسرِ دخترِ پائوروچیریای مزداپرست بود و پس از زاده شدن از مادر، با فراچی ی جادوگر گفت و گو کرد و چیستان های او را بازگو و اهریمن را شکست داد. او زبان مردم نواحی پیرامون را بیاموخت و بر انبران ها هنگام مباحثه چیرگی یافت، سرانجام دیوان، کاووس شاه را گمراه کردند و به فرمان این شاه، وزیر دانا و خرد پرور کشته شد.

کریستن سن دانشمند ایران شناس دانمارکی، در کتاب کیانیان موارد بالا را از کتابهای پهلوی یاد کرده و اوشنر را موجودی داستانی می نویسد و چنین نظر می دهد که: پائوروچیریا که در فروردین یشت بدان اشاره شده بمعنی بسیار خردمند است و در دادستان دینیک از این پاژنام همچنانکه در موارد دیگر دیده می شود اسم ویژه نوینی ترتیب یافته و نام یکی از نیاکان اوشنر شده است. وی از بحث در این باره نتیجه می گیرد که وجود داستان اوشنر، بی تردید از روی نمونه و سرمشقی که برای مردان خردمند سیاست در روایات کهن موجود بود، مانند بزرگمهر که بعدها بوجود آمد، ساخته شده است.

دانشمند پارسی، ارواد امانجی دهابهار در دیباچه کتاب اندرز اوشنر دانا شرحی درباره او نگاشته و نظر می دهد که اوشنر در دوران پیش از تاریخ می زیسته و آوازه خرد و دانش او به دوره های پسین رسیده و سپس در نبشته های پهلوی آمده است. از بررسی تاریخ دوره ساسانی چنین نمایان می شود که در این دوره، اندرز نویسی رواج داشته و جایگاه اندرزبندی یکی از جایگاههای ارزشمند این دوره بوده است و اندرزبندان که از طبقه موبدان بوده اند، اندرزنامه هایی از خود بجا گذاشته اند.

متن زیر که به زبان پهلوی و خط آم دبیره است، اندرزنامه اوشنر داناست. این نوشتار را در سال ۱۹۳۰ میلادی اروادبامانجی ناسروانجی دهابهار با چند نسخه روبرو کرده و به انگلیسی برگردانده و به چاپ رسانیده است.

نگارنده این نوشتار را به پارسی برگردانیده و واژه هایی که نیاز به توضیح داشته در پابریگی توضیح مورد نیاز را داده است. نیاز به یادآوری است که این نوشتار را شادروان رشید یاسمی به پارسی برگردانده و در شماره آذرماه ۱۳۱۳ مجله ی مهر به چاپ رسانیده اند.

وېدک ، دېکېک ، وېدک

:0:

- (1) ټولې ټولګې د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (2) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (3) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (4) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (5) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (6) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (7) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (8) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (9) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (10) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (11) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (12) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (13) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي
- (14) وېدک د وېدک په نوم يادېږي او د وېدک په نوم يادېږي

1 C. adds ټول . 2 So all, but indistinct in K. 3 C. adds ټول.
 4 C. adds ټول 5 So all, for ټول 6 C. prefixes ټول . 7 K., P., M. ټول-ټولګې
 8 C. ټولګې-ټول 9 C. om. 10 C. ټول 11 K., P., M. ټول-ټول 12 C. ټول
 13 P., M. om. 14 P., M. ټول-ټول ; C. adds ټول 15 C. ټول 16 P., M., K.
 om. 17 So all, for ټول-ټول . 18 K., P., M. ټول . 19 C. prefixes ټول .
 20 So C.; P., M. ټول ; K. indistinct. 21 So C. only.

بنام یزدان

اندرز اوشنر دانا

- ۱- پرسید شاگرد از اوشنر دانا که از یک تا هزار ماریک ^[۱] این را، سخنی به فرهنگ بگوی.
- ۲- اوشنر گفت نخست هنر برای مردمان خرد به است.
- ۳- آن یک کار که در کردن آن پشیمانی نه بود کرفه ^[۲] است.
- ۴- آن یک کار که مایه ورتین چیز، تُخشایی ^[۳] است.
- ۵- و آن یک کار که برای مردمان فرخ ترین چیز، دانش و دهش است.
- ۶- و آن یک چیز زشت که از هر زشتی دشوارتر و نهفتن نشاید، درویشی است.
- ۷- و آن یک چیز که ^[۴] از او بودن نشاید، گنش خویش است.
- ۸- و آن یک کار که با هر چیز آمیخته بود، فرساوندی ^[۵] است.
- ۹- و آن یک کار که از هر تیزی تیزتر کامه ^[۶] خشم است.
- ۱۰- و آن یک چیز که از هر تاریکی تاریکتر، دژآگاهی ^[۷] است.
- ۱۱- و آن یک بندی که از هر بندی سخت تر، وِرون ^[۸] است.
- ۱۲- و آن یک آسانی که از هر آسانی آسانتر، خورسندی ^[۹] است.
- ۱۳- و آن یک راه که سوی بهشت شود، گروش راست ^[۱۰] و گنش نیک است.
- ۱۴- این دو پیرایه برای مردمان به است؛ دهش و دانش

۱- ماریک : شمار.

۲- کرفه : ثواب، کار نیک.

۳- تُخشایی : کوشایی، کوشش.

۴- یعنی بی او نشاید.

۵- فرساوندی : زوال، نیستی.

۶- کامه : میل، خواست.

۷- دژآگاهی : نادانی.

۸- وِرون : شهرت.

۹- خورسندی : قناعت.

۱۰- گروش راست : ایمان راست.

۱۶ 'وړم' دې دې ته په ځانګړتیا ۱۶ ډېرې (15) 'وړم' دې ته په ځانګړتیا
 '۱۶' دې ته په ځانګړتیا ۱۶ ډېرې (16) 'وړم' دې ته په ځانګړتیا
 ۱۶ 'وړم' دې ته په ځانګړتیا ۱۶ ډېرې (17) 'وړم' دې ته په ځانګړتیا
 ۱۶ 'وړم' دې ته په ځانګړتیا ۱۶ ډېرې (18) 'وړم' دې ته په ځانګړتیا
 '۱۶' دې ته په ځانګړتیا ۱۶ ډېرې (19) 'وړم' دې ته په ځانګړتیا
 "۱۶" دې ته په ځانګړتیا ۱۶ ډېرې (20) 'وړم' دې ته په ځانګړتیا
 ۱۶ 'وړم' دې ته په ځانګړتیا ۱۶ ډېرې (21) 'وړم' دې ته په ځانګړتیا
 ۱۶ 'وړم' دې ته په ځانګړتیا ۱۶ ډېرې (22) 'وړم' دې ته په ځانګړتیا

1 So C.; others "وړم". 2 So C.; gaps in K., P., M. 3 P., M. pref. ۱;
 K. indistinct. 4 So C.; others "وړم". 5 The last 4 words are found in C.
 only: K. gives "وړم" only and leaves a gap here on account of the portion being
 worm eaten and so P., M. leave gaps for these words; only the last letter
 "وړ" is distinct in P. and M. 6 K. has a lacuna. 7 P., M. om. 8 Thus C.
 only, which alone gives also the next word; only 6 in the rest, which leave
 off the next word. 9 P., M. "وړم"; K. corrects last "وړ" to "وړم". 10 C.
 "وړم": K., P., M. add "وړم" which is rightly omitted in C. 11
 only C. gives "وړم". 12 K. adds "وړم" and strikes off. 13 So all, for "وړم"
 14 C. pref. ۱. 15 C. "وړم". 16 So C.; others "وړم". 17 All except
 C. om. 18 C. adds "وړم". 19 C. om. 20 Thus C.; K., P., M. "وړم". 21 K.,
 P., M. om. last two words. 22 C. pref. ۱. 23 So C.; others "وړم".

۱۵- دو کس هستند خویشتن رفت^[۱۱] نکنند؛ یکی آن که به درشت آوازی سخن به دیگران نگوید، دو دیگر آنکه از بدان چیز نخواهد.

۱۶- دو کس هستند که همواره زهر به دل افکنده بوند؛ یکی درویش که هر چیز به نیاز خواهد، دو دیگر توانگر^[۱۲] تنداژوک^[۱۳].

۱۷- دو چیز را گرامی تر داشتن، یکی درویش راست، دو دیگر توانگر نهان برد^[۱۴].

۱۸- از این دو چیز بیش سزد اندیشیدن، یکی از گنه، دو دیگر از بدان.

۱۹- از این دو چیز شرم نباید کردن، یکی از بیماری، دو دیگری از خویشتن درویش.

۲۰- دو هستند که در هنگام بدی به آسانی گذرانند؛ یکی دل دانا که از دانایی و فرزانی چیزی را به چیزی ندارد و رنجه نبود، یکی دژ آگاه که از دژ آگاهی چیزی را به چیزی ندارد و رنجه نبود.

۱۱- خویشتن رفت نکنند : خود را سبک نکنند، آبروی خود را نبرند.

۱۲- واژه ای که به توانگری برگردانیده شده در نوشتار «پاتخشا» و بمعنی توانا و در اینجا کعنی توانگر اراده شده است.

۱۳- واژوک : واژه، سخن، گفتار .

۱۴- نهان برد : ضد خودنما، غیر متظاهر.

- ۲۱- دو کس هستند که همیشه تند هستند؛ یکی تُخشامرد^[۱۵] و یکی که از چیز بی سود شاد است.
- ۲۲- دو کس هستند که آنها را دشمن بیش از آنچه شایسته بُود هست؛ یکی مینیتار مرد^[۱۶] که خویشتن برتر از پایه ی خویش اندیشد و دارد و یکی ستیزکار مرد که به هر چیز ستیزد.
- ۲۳- دو چیز را از خویشتن دور نباید داشتن، یکی نیک و دیگر خرد.
- ۲۴- سه چیز را استوارتر باید داشتن، یکی ... دو دیگر دوستی و سه دیگر زینهار^[۱۷].
- ۲۵- سه چیز ... گرامی تر بُود به راستی دهش ...
- ۲۶- این دشوارتر دارد از جوان کور و زن.
- ۲۷- سه کس هستند که بیشتر شایستهٔ دوستی بُوند؛ دانا، پزشگِ نیک و زنِ نیکِ خویش.
- ۲۸- چهار چیز هستند تا به گاه^[۱۸] رسد گفتن نیاید، خورش تا گوارد، زن تا میرد، مرد دلیر تا از کارزار بازآید و بر زمین تا به انبار کنند.
- ۲۹- سه چیز هستند که هر چند بر سنجند خوارتر؛ آموزشِ فرهنگ بی سود و بد، و مردم بد و راه تاریک ترسناک.

۱۵- تُخشا: پر جنب و جوش، پر نیرو.

۱۶- مینیتار: خود اندیش، متکبر، خود رأی.

۱۷- زینهار: امان.

۱۸- گاه: وقت.

- ۳۰- سه^[۱۹] چز مرد را بُرزشی تر^[۲۰] بُود؛ خرد، خیم^[۲۱] و خوی پهان^[۲۲] داشتن.
- ۳۱- به سه چیز مرد غم را تواند گوارَد^[۲۳]، به سخن دانایان و دیدار دوستان و می.
- ۳۲- ماه روز^[۲۴] سه چیز را تُخشش^[۲۵] کنند؛ رامش خویش، پسند نیکان و ستایش کِرْفَه^[۲۶] مزد را.
- ۳۳- چهار چیز مرد را زیانکار بُود؛ بسیار خوردن می و وِرُون به زنان و بسیار کردن نیو ارتخشیر^[۲۷] و نخجیر^[۲۸] بیش از اندازه.
- ۳۴- چهار چیز مرد را گرامی تر است؛ گرفتن و دادن، بُرزش^[۲۹] بزرگان و پناه دادن، و پیوند با نیکان.
- ۳۶- پنج هستند که از آنها جدا بُوید؛ پشیمان نباشید از خدایی^[۳۰] که نیک و بد نداند، دو دیگر دوست ریایی، و سه دیگر زن بد، چهارم یار بد، پنجم مُزدوَر بد.
- ۳۷- پنج چیز پیش از گاه ... بدست آوردن نتوان؛ یکی مینش^[۳۱] شاهان، دو دیگر دلیری مرد تا از کارزار بازآید، سه دیگر ارجمندی مرد تا به آمدن انجمن شتابند. چهارم دوستی مرد تا به استانه^[۳۲] و پنجم نیکنامی زن تا فرجام کار.

- ۱۹- در متن چهار آمده. ۲۰- بُرزشی : بلندپایه.
- ۲۱- خیم : سرشت ، طبیعت. ۲۲- این واژه در نوشتار نهانی نیز خوانده می شود. در این صورت بمعنی غیرمتظاهر است.
- ۲۳- گوارد : تسکین دهد. ۲۴- ماه روز : روز دوازدهم هر ماه خورشیدی.
- ۲۵- تُخشش : کوشش. ۲۶- مَزَد : گونه دیگر واژه «میزد» بمعنی ولیمه دینی است.
- ۲۷- نیو ارتخشیر : بازی نرد. ۲۸- نخجیر : شکار.
- ۲۹- بُرزش : بزرگداشت. ۳۰- خدا : صاحب ، آقا.
- ۳۱- مینش : عقیده ، هدف ، اندیشه. ۳۲- استانه : مفهوم واژه بدبختی و پریشانی.

۳۸-و به این پنج چیز مرد بدکار یا بدنام بود؛ نخست از زتاری^[۳۳]، دو دیگر از افسوسگری^[۳۴]، سه دیگر از خشمگینی، چهارم روان ناگرووی^[۳۵] و پنجم از فریفتاری.

۳۹-به این پنج چیز مرد را دانا دارند نه دژ آگاه. یک به چیز شده و گذشته غم نه برد، دو دیگر آمده است را میتوخت^[۳۶] نیاندیشد، سه دیگر به آنچه آمده است خورسند باشد، چهارم به آنچه امید دارد سزاوار بود، پنجم به اناکی^[۳۷] پریشان و به نیکی مست نباشد.

۴۰-این پنج چیز برای دژ آگاهان بود نه دایان، یکی آنکه بدون سبب خشم گیرد، دو دیگر که دوست و دشمن نشناسد، سه دیگر که سخن بی سود بسیار گوید، چهارم که راز نشاید داشتن، پنجم که بیگاه بسیار خندد، ششم که به هر کس گستاخ بود.

۴۱-شش هستند که این شش چیز از او پرهیز بودن ...

۴۲-بالستانی کردن^[۳۸] و در خشم کین تز مینش خویش بازداشتن، نگریدار^[۳۹] نیکی بودن و به فرساوندی چیز اندیشیدن و دشمن را به چاره نیک نگفتن، دوستان را نه بخوبی تمام گفتن، به هر چاره جای نیک از دست به نهشتن و اندک آهوی^[۴۰] خویش به ویراستن^[۴۱].

۳۳-زتاری : شقاوت ، بی رحمی.

۳۴-افسوسگری : استهزاء ، مسخرگی.

۳۵-روان ناگرووی : بی ایمانی به روان.

۳۶-میتوخت : سخن دروغ.

۳۷-آناکی : رنج ، مصیبت ، غم.

۳۸-بالستانی کردن : خود را برتر و بالاتر گرفتن.

۳۹-نگریدار : متوجه.

۴۰-آهو : عیب ، نقص.

۴۱-ویراستن : مرتب کردن ، درست کردن ، زیبا کردن.

پس آهوی کسان بگفتن، به راز شاهان نه رفتن، نه جستن، نه خواستن، آنکه را مهمتر از او آزرده بود دور گشتن و آنکه بهر زه درائی و افسوسگری اندیشد دور داشتن و مردگان را گاه کرفه کردن اندر یاد داشتن و آنکه گناه، بزه کرده و پشیمان است به توبه بودن و دیگر نیز گناه نکردن برابر دستور، و هرکس را نیک چشمی^[۴۲] کردن و به فراوان^[۴۳] دادن.

۴۳- پرسید شاگرد که چه کردن به و چه نکردن و چه نگاهداشتن و چه بازداشتن و چه به هشتن و چه فراز گرفتن به است.

۴۴- پاسخ کرد که کردن آشتی به و نکردن جنگ، فریاد به. نگاه داشتن زبان به و بازداشتن خشم به، به هشتن کین به و فراز گرفتن دین.

۴۵- پرسید شاگرد که چه هست و چه نیست، چیست آنکه بفریبد.

۴۶- پاسخ : هست روان، تن آنکه بفریبد، آن نیست که سخن دانایان و دین آگاهان به کار نه دارد و از کردار خویش پشیمان بود.

۴۲- نیک چشمی : مهربانی.

۴۳- واژه ای که به فراوان برگردانده شده «برون» بمعنی بیشتر و کامل و فراوان است.

۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰
 ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰
 ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰
 ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰
 ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰
 ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰
 ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰
 ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰
 ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰
 ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰
 ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰
 ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰
 ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰
 ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰
 ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰
 ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰
 ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰
 ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰
 ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰
 ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰
 ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰
 ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰
 ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰
 ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰
 ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰
 ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰
 ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰
 ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰
 ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰
 ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰
 ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰
 ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰
 ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰
 ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰
 ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰
 ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰
 ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰
 ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰
 ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰
 ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰
 ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰
 ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰
 ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰
 ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

1. K torn or eaten away ; both ۱۲۳ for ۱۲۴ 2. All om, except P. which gives it as a catch-word at the end of folio 123 v 3. P. ۱۲۳
 4. P., M. ۱۲۳ 5. All ۱۲۳ 6. Thus all : better ۱۲۳ 7. P. ۱۲۳

و دانا آن کس که دین آگاه، و دین آگاه آن کس که به اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک بی گمان است و گروهی راست روشنانه ی به فَر ایزد دارد^[۴۴].

۴۷- بدانند که بُنشتک^[۴۵] به و دهش نیک که کند و بُنشتک بدو دهش بد که

۴۸- این نیز گفته است که آژ به خورسندی و ورون به چاره و خشم به نیک اندیشی بشاید کشت^[۴۶] و چون نیکویی به اندیشه آید زود بگیرای و چون بدی به اندیشه آید از خویش بسپوزای^[۴۷].

۴۹- پرسید شاگرد که درویش به چه خرم، بدکار امید به که دارد. پاسخ: چون نیست هیچ نیکی به از پاکی و نیز نیست هیچ بدی بدتر از بدکاری و ناپاکی، درویش تواند کَرَفَه انبار کردن و که یزدان یکتا یار اوست چگونه که شاید^[۴۸] بودن.

۵۰- شاگرد این نیز پرسید از اوشنر بخرد که انوش^[۴۹] چه؟

۵۱- اوشنر گفت که خورش نه تنها خورند و کَرَفه ای که به پتیاره^[۵۰] بزه کنند و بزه ای که از ستمبکی^[۵۱] آژ و خشم کنند و برای آژ و خشم و وِرُون نیز چاره هست چه آژ به خورسندی و ورون به چاره و آموزش و خشم به نیک اندیشی توان کشت.

۴۴- مفهوم جمله چنین به نظر میرسد: شکوه و جلال خدایی را بطور روشنی ستایش کند.

۴۵- بُنشتک: مبدأ و آغاز. مفهوم چنین به نظر میرسد: مبدأ خیر و دهش نیک، چه کسی است.

۴۶- کشت: از بین برد.

۴۷- بسپوزای: دور کن. از مصدر سپوختن بمعنی خودداری کردن، دور کردن، راندن...

۴۸- معنی چنین به نظر میرسد: آنگونه که شایسته هست.

۴۹- انوش: بی مرگ، جاودانه.

۵۰- پتیاره: ضد، مخالف، آفت، بلا.

۵۱- ستمبکی: ستمپندگی، ستمکاری.

۵۲- پرسید شاگرد، کِرفه چه؟ اوشنر گفت ... پرهیختن ... گناه خورسندی باندازه.

۵۳- آنکه بخرد خواهد بودن، گوی بُوندک مینش^[۵۲] باش.

آنکه به خیم خواهد بودن، گوی دل درد^[۵۳] باش.

آنکه روان دوست خواهد بودن، گوی که راد باش.

آنکه به سودمندی خواهد بودن، گوی که افسوس مکن.

آنکه خوب گفتار خواهد بودن، گوی که راست گفتار باش.

آنکه گستاخی با روان خویش خواهد کردن، گوی که هرکس را دوست باش و بدخویی مکن.

آنکه ژرف بین خواهد بودن، گوی که خوب آموزش باش.

۵۴- دانای خرد آزموده همچنین گفت که خواسته^[۵۴] بسیار و بسیار بودی بی اندازه برای هرکس زیانکارتر است چه، ایشان را که نیست به آرزو و شتاب خواهند ایشان را که هست همیشه در شتاب آز اندیشه دارند و ایشان را که بوده نشد^[۵۵] همواره رنجه به تیماس هستند. و خواسته به اندازه و پیمان، آن اندازه به است که پتیاره از تن تواند بازداشتن.

۵۲- بُوندک منسیش : کامل اندیش.

۵۳- دل درد باش : غمخوار دیگران باش.

۵۴- خواسته : مال، دارایی.

۵۵- بوده نشد : میسر نشد.

۵۵- و او این نیز گفت که آزمترین^[۵۶] چیز و کس مردمان هر روز در کاهش است پس به آن چه سزایشی تر مکوشید^[۵۷] و خویشتن به سود گیتی زنده مدارید.

فرخ آن تن، که بزرگ یزدان را آفرین و سپاس کرده است به ستایش و نیایش و داداری، و امید به اورمزد خدای و امهرسپندان بزرگ و همه مینوان^[۵۸] خوب دارد و بدانند که رهبری^[۵۹] مینو و گیتی از او پیدا بود.

و ما مردمان در ستایندگی و سپاس بیشمار نسبت به اورمزد خدای و امهرسپندان و همه مینوان خوب باید کوشا بودن چه، همچون که ما مهتر دام^[۶۰] هستیم نخست چیز که به آن رود این داد است که ما به همانندی^[۶۱] و بزرگی و پیروزگری اورمزد خدای و امهرسپندان و پیروزگری و نیرومندی^[۶۲] دین مزدیسنان آگاه بودن.

۵۶- آزمترین : ارجمندترین.

۵۷- یعنی بیش از اندازه و بیش از شایستگی مکوشید.

۵۸- مینوان : روان های پاک.

۵۹- در متن را پنیتری آمده که بمعنی نظم و ترتیب و رهبری است.

۶۰- دام : آفریده.

۶۱- همانندی : توانایی.

۶۲- در متن اوژمندی آمده که بمعنی نیرومندی است.

چه اگر من بی گمانم که دادار اورمزد این دام و دهش و مینوی و گیتی بودن را به اینگونه ویژه کرد، شایسته است که رستاخیز و تن پسین را نیز داده است چه، از آگاهی تام و داداری تام و دانش تام خویش این چیز سهی^[۶۳] تر و ارجمندتر و سودمندتر و بی کرانه و رامش تر داده است.

و همچنین رستاخیز و تن پسین و همه دام و دهش ویژه بی آه و بی مرگ و بی پیری و بی گرسنگی و بی تشنگی و بی پتیاره کردن.

و به فرجام باز خویش کردن پیروزگرانه^[۶۴] و به فرجام نه هزارسال نابود کردن گنامینوک^[۶۵] بدکار و زادگان^[۶۶] او پس فریژوبان هست همه مردمان گذاره^[۶۷] برنگریدن، که به کردن رستاخیز و تن پسین چه چیز رهاننده تر.

من از دستوران دانا چنین سخن شنوده است.

به اسنوخرد^[۶۸] و دشسروت خرد^[۶۹] سزد دانستن که بکردن رستاخیز و تن پسین این چیزی پهروم تر^[۷۰] و چگونه به دین مزدیسنان و گنجوری کردن استوار است و هوشیار باید بودن که تا به گیتی زنده اند کامه، کامه اورمزد خدای ورزیدن و بدین باید بودن که ما را گناک بدکار با زادگانش نه فریبند و ما را از راه راست یزدان به نگردانند.

۶۳- سهی : قابل توجه. از مصدر سهستن بمعنی به نظر آمدن، قابل توجه بودن.

۶۴- یعنی در فرجام پیروزگرانه بسوی خویش باز می گرداند.

۶۵- گنامینوک : اهریمن.

۶۶- اشاره به باور زرتشتیان درباره عمر جهان است.

۶۷- گذاره : گذرگاه، به نظر میرسد مقصود پل چینود یا صراط است.

۶۸- اسنوخرد : خرد ذاتی.

۶۹- دشسروت خرد : خرد اکتسابی.

۷۰- پهروم : عالی ترین.

∴ لږکله ۱۶ نه داسې

(56) وړاندې وروسته د ټولنيو ادارو په لاسونو کې له ۱۶ نه داسې
ننډې او پېچلې شتون لري چې د ټولنيو ادارو له خوا نه شي پياوړتيا کولای.
∴ د ټولنيو ادارو له خوا د ټولنيو ادارو د لاسونو په لاسونو کې له ۱۶ نه
داسې لږکله ۱۶ نه داسې

* * *

1. Both نه 2. P. om. 3. So both, for له 4. So both, for له ټولنيو ادارو

۵۶-انوشه روان [۷۱] باد اوشنر پر خرد که به شاگرد خویش این اندرز کرد و فرمان داد.

فرجفت [۷۲] به درود و شادی، رامش... انوشه روان آنکه نوشت.

۷۱-انوشه روان : جاودانه، بی مرگ.

۷۲-فرجفت : پایان یافت.

WWW.TARIKHFA.COM

WWW.EBOOK.TARIKHFA.COM

WWW.FORUM.TARIKHFA.COM

تهیه و نشر الکترونیک

علیرضا کیانی

شهریور ۱۳۹۲